بیان شد که حقیقت ملکه آن فاعلیَّتی است که به نفس می­دهد که بتواند در مواضع برخورد با گناه خود را پیروز بداند لذا اصولی در ملکات نقش موثری دارد که باید ذکر شود. آن اصول عبارت اند از:

**الف:** (وحدت) ما معتقدیم که مکله زمانی ملکه است که نفس با ملکات الهیه اتحاد پیدا کند . اتحاد نفس با ملکات الهیه همان علم حضوری نفس می­باشد وقتی نفس به اسرار نماز علم پیدا کرد و به اسرار تقوی علم پیدا کرد بگونه ای که قدرت نفسانی به توسط علم اسرار معارف الهی با خود آن عبادات و معارف یکی شد قطعا ملکه عدالت برای وی حاصل می­شود

**ب:** (عینیَّت) نفس به دو صورت در خارج رویدادهایش را ابراز می­کند.

**۱-**گاهی آثار شیطانی دارد و ملکه های شیطانی را بروز می­دهد.

**۲-**گاهی آثار الهی دارد و معارف الهی را می­پزید و در خارج آن را بروز می­دهد.

در نتیه خارج ظرف ظهور و بروز ملکات الهی و شیطانی است.

**ج:** یکی از اصولِ ملکه حضور نفس در بارگاه ولایت حق است که از آن به مقام ( عندیَّت ) تعبیر می­شود.

ما دامی که نفس تحت ولایت الله نرود کنترل نمی­شود و ملکه محسوب نمی­شود لذا بسیاری از مدعّیان معرفت عملا در عرصه تقوی و عدالت شکست خورده اند به این دلیل که نفسِ آنها در بارگاه ولایت حق حضور پیدا نکرده بود.

**د:** تجرید مجوعه تصوّرات عقلی یکی از راه های رسیدن به ملکه است.

بشر در گیر مفاهیم عقلی؛ از قبیل شهرت ، مقام ، جاه ، چه مقام الهی و چه مقام غیر الهی . مقام الهی مثل مرجعیَّت و زعامت و غیر الهی مثل پُست های مهم دولتی است

**ه:** ( انشائات) نفس ایجاد های دارد. اگر نوع ایجاد نفس الهی باشد قوّه ملکه الهی را تشکیل می­دهد اما اگر برنامه های شیطان را اجراء کند ملکه های شیطانی را انشاء کرده است . بنابراین ملکه بسیط نیست بلکه مرکب از پنج اصل است . هم نیاز به اتحاد نفس با ملکات دارد هم در ظرف خارج آثار او پیدا شود و هم تحت نظر مستقیم ولایت حق برود و هم خود را از تصورات عقلی مُنزّه کند و هم دارای ابتکارات الهی باشد.

با توجه به روایت ابن ابی یعفور همه این موارد را در این حدیث مشاهده می­کنیم.

اینکه امام فرمود فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ- وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ باید بررسی کرد که مراد از ستر چیست؟

دو احتمال دارد.

**الف:** رزائل مادیِ نفسانی در نفس با نفس متحد نشود.

**ب:** اخلاق مذموم که برخواسته از طبع بشر است در جامعه پیدا نشود. مثلا نگویند فلانی چقدر بد اخلاق است.

 بنظر می­رسد مراد از ستر همان معنی اول باشد که از صفات نفسانی است یعنی مردم این شخص را می­شناسند که حافظ و نگهبان نفس است و به نفس اجازه ظهور رزائل را نمی­دهد چون ستر به معنی دوم مربوط به عموم مردم است و عموم مردم مایل نیستند رفتار مضمومشان را دیگران بدانند و پرده روی رفتار مذموم خود می­گزارند.

خلاصه این معنی دوم را همه می­دانند اما بحث ما روی معنی اول

**اما مراد از عفاف چیست؟**

عفاف یعنی معتدل کردن قوه بهیمیّه و قوه بهیمیه همان قوای در وجود حیوانات است. این بیان در علم اخلاق جایگاه خاصی دارد لکن عفت خودِ ملکه نیست بلکه از لوازم ملکه است یعنی لازمه ملکه تقوی و عدالت این است که صفات بهیمیه ندارد از قبیل غصب شهوت و کار های که حیوانات انجام می­دهند و لذا در دعای معروف دارد اللهم حسن فرجی و...

آن حالتی که در خارج از او دیده می­شود این است که ایشان را معتدل می­بینند و لذا دختر عفیف آن است که با نامحرم اختلالط ندارد زیرا اختلاط از اخلاق بهائم است و ما در بحث توازن عشق و عفت آن را بیان کردیم. لذا عفت از آثار ملکه عدالت است و گرنه همه عفیف نیستند

اما عبارت؛ تُعرف باجتناب الکبائر.. این عبارت **اولاً** نشان می­دهد به اینکه ملاک شرع در عدالت چیست؟ ملاک و مناط شرع در عدالت این است که از مسیر شارع خارج نشویم ، و در مسیر شارع مستقیم باشیم گرچه اجتناب از کبائز به جوارح انسان بر می­گردد . ( دست خیانت نکند و هکذا سایر اجزاء این ها از افعال بشر است ) اما همگی معرِّف یک چیز هستند و آن اینکه از مسیر شرع خارج نشوید یعنی خود را و نفس خود را در بارگاه ولایت حق حاظر ببینید و مجموعه تصورات عقلی خود را در حریم و مرز دین وارد نکنید . ما هم قبول داریم که إجتناب از کبائر ملکه نیست اما معرف ملکه است و اصول ملکه را گوش زد می­کند

مرحوم کمپانی در بحوث فی الاصول می­فرماید: و التحقیق آنَّ العداله العملیه ... احدهما عدم الانحراف ذات الیمن و ذات الشمال و ثانیهما الکف عن الانحراف ...

ما معتقد هستیم به اینکه حدیث اذا کان عفیفا صائنا و همچنین زن عفیف آن است که آرایش شده در جمع مردها نمی­آید و امثال اینگونه روایت ها اماره و علامت وجود ملکه می­باشند . یعنی معلوم می­شود که نفس ایشان فاعلیَّت پیدا کرده است و اقتدار مخالفت با گناه را پیدا کرده است.